

آیت‌الله محمد یزدی در مصاحبه با تاریخ شفاهی از چگونگی آشنایی خود با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از سال ۴۲ تا اختلافاتشان بر سر مسائل فقهی و مدیریتی کشور سخن گفته است.

آیت‌الله یزدی: هاشمی مجتهد نبود



به گزارش اسپادانا، اعتماد نوشت: آشنایی با آقای هاشمی پس از بازداشت امام

من نخستین جایی که با ایشان از نزدیک ارتباط برقرار کردم در فاصله بازداشت حضرت امام و تبعیدشان بود که جلسه‌ای تشکیل شد و نامه‌های فراوانی که از اشخاص مختلف برای امام آمده بود و باید پاسخ داده می‌شد. دفتری تشکیل شد که این نامه‌ها را پاسخ دهد. در یک جلسه مشترکی دو، سه نفر شدیم و از جمله آقای هاشمی در آن حضور داشت. من و آقای هاشمی و یک نفر دیگر بودیم. همه نامه‌ها را آنجا آوردند و بعد یکی یکی تصمیم می‌گرفتیم که چه عنوانی برای پاسخ به نامه‌ها بگذاریم.

همدرس نبودیم

همدرس نبودیم. من به خاطر ندارم در درس جایی محضر ایشان بوده باشم. در آشنایی با آقای هاشمی یادم نمی‌آید در درس شرکتی داشته باشم ولی در جریان مبارزات، فعالیت‌ها و مسوولیت‌های ایشان در تاریخ ثبت شده است. در شورای انقلاب ایشان حضور داشتند.

آقای هاشمی با آیت‌الله بهشتی بیشتر مانوس بود

من ایشان را یکی از طلاب فاضل و فعال انقلابی می‌دیدم. چون ایشان تهران بودند و تشکل انقلابیون تهران زیر نظر مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی تشکیل شده بود. آقای هاشمی را تحت این عنوان که یکی از اعضای فعال مبارز در مجموعه مبارزین تهران بود، می‌شناختم و ایشان با آیت‌الله بهشتی و مبارزین تهران بیشتر مانوس بودند. ما بیشتر در قم بودیم.

سواد حوزوی و روشنفکری آیت‌الله هاشمی

بی‌پرده باید بگویم. من با ایشان بحث طلبگی خیلی کرده‌ام، در دو دوره رییس مجلس بود و من نایب‌رییس و عضو هیات‌ریسه بودم و بخشی از ادارات مجلس و به خصوص اداره قوانین به عهده ما بود. من رییس کمیسیون قضایی بودم که جنبه حقوقی دارد. طبعاً هفته‌ای یک جلسه هیات‌ریسه داشتیم. مسائلی پیش می‌آمد که به مباحث آخوندی و طلبگی و آخوندی و شرعی می‌رسید. مکرراً با هم بحث می‌کردیم و به نقطه‌هایی می‌رسید که به ایشان می‌گفتم این دیگر بحث روشنفکری است و بحث اجتهاد نیست. اجتهاد مباحثی خاصی دارد و باید از طریق اجتهادی بحث شود. شما از طریق روشنفکری بحث می‌کنید و من اینها را قبول ندارم. با هم بحث می‌کردیم و او هم قبول می‌کرد. برای من احترام قابل بود. من هم برای ایشان احترام قابل بودم. می‌گفتم حرفت درست است اما این دیگر روشنفکری است. در اجتهاد با روشنفکری نمی‌شود جلو رفت. مثلاً چرا نماز صبح دو رکعت است. چرا نماز مغرب سه رکعت است که چرا بردار نیست. اینها از تعبدیات است. اینکه مباحث زمان و مکان و توجهات و آثار دیگر بخواهد بحث شود می‌تواند باشد اما دیگر فقهی نیست.

آقای هاشمی مبنای اجتهاد را داشت اما مجتهد نبود

ملا شدن در قم و حوزه علمیه به این صورت است که یک وقت ماهی را در جوی نگاه می‌کنید و یک وقت آن را در دریا نگاه می‌کنید. در دریا آن ماهی قابل توجه نیست. اگر در یک نهري نگاه کنید ماهی بزرگی خواهد بود. آقای هاشمی را اگر نسبت به

حوزه‌های علمی نگاه کنید یک شخصیت علمی دارای اجتهاد متناسب در حوزه علمی نبود و در آن سطح هم نبودند. اما این طور نبود که آخوند بی‌سوادی باشد مثل بعضی آخوندهایی که درس مختصری در حوزه‌های خوانده باشد. او مبنای دستش بود. مبنای علمی دستش بود و با مبنای آشنا بود و کار کرده بود اما در حدی که یک مجتهد صاحب فتوا و صاحب نظر فتوایی و فقهی باشد من ایشان را در آن حد نمی‌دیدم. مکرر با او بحث می‌کردیم و ایشان کاملاً بحث‌های طلبگی می‌کردند و وارد بودند به خصوص در مباحث حقوقی که بحث می‌کردیم مسائل دستش بود اما نمی‌توانم بگویم در درجه اجتهاد بودند. لذا ایشان در کار قرآنی که انجام می‌دادند، دیده‌ام و نسخه‌هایی را خودشان برایم فرستاده‌اند. او بسیار خوشفکر و دقیق و زیرک است. برداشت‌هایی که از آیات شریفه کرده است و البته دوستان قم هم زحمت کشیده‌اند و تنظیم کرده‌اند. از نظر برداشت‌هایی از آیات و روایات و مبنای خاص خودش را داشت. او امتیازات فکری و علمی و روحی داشت.

ارزیابی از تفسیر قرآنی آیت‌ها هاشمی

ایشان تفسیر ننوشتند. ایشان از نظر بحث‌های موضوعی و در عنوانی که چاپ شده برخی برداشت‌های موضوعی است. ایشان از فرصت زندان استفاده کردند. یکی یکی آیات را نگاه می‌کرد که از این آیه چند چیز می‌شود استفاده کرد. این چند برداشت عالمانه است. نه اینکه تفسیر کرده باشند. می‌گویند از این آیه چند چیز را می‌شود استفاده کرد. برداشت‌های مرحوم هاشمی در این مجموعه قرآنی ربطی به رسوبات غربی ندارد. خود آیات را نگاه می‌کند و با اطلاعات علمی روایی و با شرایط زمان و مکانی می‌گوید این نکته را از این آیه می‌توان استفاده کرد. شاید منظور ایشان این بود که بعد بتوانند تفسیری تهیه کنند. به عنوان یادداشت‌های مقدماتی و پیش‌برداریهایی که معمول محققین بود. این برداشت‌ها حوزوی، آخوندی و طلبگی بود. در بحث‌های قرآنی خیلی به تفاسیر ما و نظرات علامه نزدیک است و برخی هم اصلاً در تفاسیر دیگران وجود ندارد.

احتمال ارتباط هاشمی با نواب صفوی

من خودم تحت تأثیر حرکت مرحوم شهید نواب صفوی بودم. ایشان به قم آمدند و من آن زمان طلبه بودم. مرحوم واحدی شخص دوم مجموعه فداییان اسلام حساب می‌شد. در برنامه‌های متعددی که در مدرسه فیضیه انجام گرفت بیشتر تحت تأثیر برنامه‌های آنها قرار گرفتم. کتابی که در حکومت اسلامی و سبک آن نوشته شده بود، قبل از اینکه امام در نجف بحث حکومت اسلامی را تدریس کنند، نواب صفوی و فداییان اسلام این کتاب را تهیه کرده بودند به نام حکومت اسلامی که فصل‌بندی هم داشت. من یک نسخه این کتاب را تهیه کرده بودم و خودم سخت تحت تأثیر آن کتاب بودم.

جایی یاد نمی‌آید (آیت‌ها هاشمی یا نواب صفوی ارتباط داشته باشد). ولی علی القاعده آشنایی و ارتباط داشتند. چون مرحوم نواب مدتی تهران بود و بعد به قم آمد. از نجف که آمدند تهران چند جلسه داشتند. فداییان اسلام در تهران و قم دوستانی داشتند. در تاریخ کارهایشان ثبت شده است.

ماجرای سازمان مجاهدین خلق

تا آنجایی که خودم با آنها برخورد کردم و در جلسه‌ای بود که از آن به بعد علیه شان وارد عمل شدم، موقعی بود که امام ایران آمده بود و در قم بود. مجاهدین انقلاب یک محلی را گرفته بودند که الان به محل ورزشگاه حیدری معروف است. محل بزرگی بود. عده‌ای آن را تصرف کرده و سلاح جمع کرده بودند. در قم دوستان انقلابی با من خیلی همکاری می‌کردند. در قم در جلسه‌ای با سران آنها بحث را شروع کرده بودیم. چند نفر متأسفانه با بیت مرحوم اشراقی خیلی نزدیک بودند. معذورم از اینکه اسم ببرم. صحبت کردیم که مادر شهید رضایی در آن جمع بود. در آن جلسه به مادر شهید رضایی گفتم که به نظر شما این پرچم مقدس‌تر است یا اسلام. گفت این پرچم. من بلند شدم و به دوستان گفتم که اسلحه‌هایشان را می‌گیرید و همه شان را بیرون می‌کنید. آن زمان موقعیتی در قم داشتیم که طرف ۲۴ ساعت با آنها برخورد شدید کردیم که حاج غلامی بود و همراهی می‌کردند. آنجا را از آنها گرفتیم. سلاح‌های زیادی را از آنها گرفتیم. در عین حال برخی را در فاصله‌هایی جابه‌جا کرده بودند. بعد دیگر من علیه شان بودم تا جایی که یک نفرشان که اسم نمی‌توانم ببرم که با مرحوم اشراقی نزدیک بود دفتر امام آمده بود.

به چشم خودم دیدم که دفتر امام رفت. من رفتم و به امام گفتم این فرد جزو مجاهدین است. امام بلافاصله آقای صانعی را صدا کرد و گفتند فلانی اینجا چه کار می‌کند و نباید اینجا رفت و آمد کند. منشا قبلی جالب‌تر بود. وقتی امام قم آمدند اقامتگاه‌شان منزل ما شد. من به حاج احمدآقا گفتم جایی را تهیه می‌کنم و می‌روم. گفت نه منزل آقای اشراقی برو که خالی است. امام آن زمان بازدید افراد رفتند از جمله منزل ما آمدند و جمعی از دوستان هم بودند. آقای شرعی هم حضور داشتند. دو نفر از دوستانی که با تشکیلات آقای شرعی همکاری داشتند. یک نفر نخستین فرماندار قم پس از انقلاب اسلامی شد. در حضور امام ذکر آقایان مجاهدین شد. من میزبان بودم و حرفی نمی‌زد. امام به آن آقا فرمودند که من همه کتاب‌هایشان را خوانده‌ام و حرف‌هایشان را می‌دانم. اینها تا دست به اسلحه نبرند کاری با آنها نداشته باشید. یاد هست یکی دیگر از این دوستان که اسم نمی‌برم تشکیلاتی در قم داشتند، گفت که اینها خطرناک‌تر از کمونیست‌ها هستند. امام فرمودند من همه چیزشان را می‌دانم حتی کتاب‌هایشان را اسم بردند که در نجف خوانده بودند. بعد از این برخورد با اشخاصی هم برخورد کردند. رفت و آمدشان را در دفتر امام کنترل می‌کردند.

موضع آیت‌ها هاشمی در قبال مجاهدین

دقیقا نمی‌دانم. می‌دانم شبیه آنچه با همه انقلابی‌ها در زندان با اینها پیش آمد، برای او پیش آمد و با آنها مخالفت می‌کردند. انقلابیون در زندان غالباً با مواضع آنها آشنا شدند و معلوم شد که آنها به دنبال حکومت هستند و کاری به اسلام ندارند و اصلاً معتقدند آخوندها نه می‌توانند انقلاب کنند و نه می‌توانند حکومت را اداره کنند. فکر می‌کردند حکومت را به کمک آخوندها باید گرفت ولی بعد خودشان باید حکومت را داشته باشند. این تفکر آنها برای اکثر آقایان روشن شد. این برخورد را آقای هاشمی با سازمان مجاهدین داشتند. بعد منافقین نام گرفتند و واقعا دوگانه عمل می‌کردند. می‌گفتند باید از آخوندها استفاده کرد و حکومت را گرفت. این تفکر برای انقلابیون دینی روشن شد و طبعاً جناب آقای هاشمی هم یکی از شخصیت‌هایی بودند که در

زندان این مساله را فهمیدند و موضعشان عوض شد. حسابشان با دولت موقت جدا بود تا منافقین.

هاشمی با دولت موقت تا این اواخر همراهی داشتند. شاید حتی در آوردن آقای بازرگان در شورای انقلاب و مراحل دیگر بعدی و ریاست دولت موقت آقای هاشمی و بهشتی خیلی نقش داشتند. پیش امام گفتند که اینها شناخته شده هستند و کتابی که بازرگان درباره طهارت نوشته بود و من خودم آن را خوانده بودم، معرفی کردند. من همان موقع که این کتاب را خوانده بودم فکر می‌کردم که آقای بازرگان آخوندی هم فکر می‌کند اما بعد دیدم که آخوندی فکر نمی‌کند. البته با آخوندها خیلی رفیق بودند. داستان آن گروه در جلسه سه نفره‌ای که تاریخ ذکر می‌کند در آنجا معروف شد. اختلافات بین بنی‌صدر و مرحوم رجایی که پیش آمد حضرت امام هیات سه نفره‌ای برای رفع اختلاف تشکیل داد. مرحوم اشراقی از طرف بنی‌صدر و مرحوم آیت‌الله کئی که آن موقع وزیر کشور بود از طرف خودشان و من از طرف سه قوه مأمور شدم. آقای هاشمی رییس قوه مقننه که من نایب‌رییس‌شان بودم و آقای بهشتی که رییس شورای قضایی بودم که آن موقع دستور قضایی شورایی بود و آقای بهشتی رییس دیوان عالی بود. یادم هست که اتاق کار من بالا بود و هفته‌ای یک جلسه در دفتر آقای هاشمی جلسه هیات ریسه انجام می‌شد. همان روزهایی که این برنامه تنظیم شده بود به اتاق هیات ریسه که می‌رفتم مرحوم بهشتی از بالا به پایین و از پیش آقای هاشمی می‌آمد به من گفتند کارت را شروع کرده‌ای؟ گفتم نه شروع کردم و نه می‌کنم. علتش را پرسیدند که گفتم حکم دستم نیست. آقای بنی‌صدر را که می‌شناسید که چطور بهانه‌گیری می‌کند و فتنه‌انگیزی می‌کند. من تا حکم دستم نباشد، نمی‌روم. ایشان برگشت پیش آقای هاشمی و حکمی نوشت که من کار را شروع کردم. من دیر جلسه سه نفره بودم. به آقای کئی از روز اول گفتم مطالبی که گفته می‌شود باید ضبط شود. مرحوم زواره‌ای را که معاون سیاسی‌اش بود، مسوول این کار قرار داد. وقتی این جلسه هیات سه نفره تمام شد، آقای اشراقی گفتند این نوار را به من بدهید. من گفتم نمی‌شود این نوار از اینجا بیرون برود. ما دو نفر درگیر شدیم.

چراپی تحلیل از آیت‌الله هاشمی

من با آقای هاشمی در کارهای مثبتش همراه بودم و کمک هم می‌کردم. ایشان هم یکی از انقلابیون بود که در دوران امام و با امام مسوولیت‌های سنگینی به عهده گرفتند. به خصوص در دوران جنگ به عنوان جانشین فرمانده کل مسوولیت داشتند. مکرر می‌شد که به خاطر این مسوولیت به جبهه می‌رفتند. ناچار من مجلس را اداره می‌کردم، چون معاون اول بودم و گزارشات و جریان‌هایی که برای اداره مجلس پیش می‌آمد، مطرح می‌کردم. او را شخصیت فعال انقلابی خدمی نسبت به انقلاب و رهبری می‌دانستم و می‌دانم اما سلیقه‌های ایشان را در برخی جاها نمی‌پسندیدم و به خودشان هم صریحا می‌گفتم. سعی می‌کردم در افکار عمومی هم نیاید. می‌گفتم در بین افکار عمومی باید احترام اشخاص حفظ شود. الان هم همین اعتقاد را دارم. الان هم به شما نمی‌گویم چه چیزهایی به ایشان گفتم. شما هم اصرار کنید و کلاه سر من بگذارید، سعی می‌کنم این کلاه سر من نرود. نگویم که چه به گفتند و چه جوابی دادم. من نکات مثبت را می‌گویم و نکات منفی را نمی‌گویم.

آقای هاشمی تا لحظه آخر به آقا علاقه‌مند بود

او یکی از شخصیت‌های انقلابی و خدوم بودند اما همه مردم می‌دانند که چرا ایشان بعد از نماز جمعه نیامد. همه مردم می‌دانند که وزارت اطلاعات با زحمت همان نماز جمعه را اداره کرد. بیشتر از این نمی‌توانم بگویم. با خود ایشان خیلی صحبت کردم. هاشمی به من می‌گفت ادبیات را قبول ندارم اما مطلبیت را قبول دارم. مثلا یعنی به این تندی قبول ندارم اما اصل مطلب درست است. ایشان به آقا علاقه‌مند بود و تا لحظات آخر هم علاقه‌مند بود اما آنطور که ما دل‌مان می‌خواست همراه باشد در جاهایی سلیقه‌هایشان با هم تفاوت داشت که آثارش را ما می‌دیدیم. من از کسانی بودم که مکرر به او تذکر می‌دادم.

کار آقای هاشمی در مجمع سنگین بود

آقای هاشمی در همه این طول عمر مسوولیت‌هایی داشت که اداره می‌کرد. همین مسوولیت اخیرش که رییس مجمع تشخیص مصلحت بودند یکی از مسوولیت‌های این مجمع طبق آیین‌نامه داخلی خودشان موارد اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس بود که بعد از دو باز رفت و آمد بین شورای نگهبان و مجلس به مجمع می‌آید. ما از طرف شورای نگهبان مکرر با آقای جنتی و یکی دو نفر از حقوقدان‌ها شرکت می‌کردیم و بحث می‌کردیم. ایشان گاهی می‌گفت اجازه دهید در جلسه بحث کنند که چرا خلاف شرع است. من مخالفت می‌کردم و جلوی‌شان را می‌گرفتم. می‌گفتم حق شما نیست. شما حق ندارید بحث کنید که چرا خلاف شرع است. خلاف شرع بودن یا نبودن مال شورای نگهبان است. شما حق دارید بحث کنید که این خلاف شرع را باید ضرورتا مرتکب شد یا موقتا. ایشان می‌گفت شما موافقید؟ می‌گفتم نه، اجازه نمی‌دهم. من به عنوان یک عضو شورای نگهبان و در دفاع از نظریه شورای نگهبان در مجمع اعضا حاضر بودم. البته این اواخر به دلیل شرایط جسمی نتوانستم شرکت کنم.

توفیق نداشتم شرکت کنم. کار آقای هاشمی در مجمع سنگین بود. خیلی جاها گفت‌وگوهای اعضا و ایشان به اینجا منتهی می‌شد که این خلاف شرع را نباید مرتکب شوند و حکم شورای نگهبان را می‌پذیرفت یا گاهی معتقد بود اعتبار میثاق ملی نباید شکسته شود و حق با شورای نگهبان است. جاهایی هم مجموعه اکثریت آنها نظر می‌دادند این خلاف قانون اساسی موقتا اینجا باید انجام گیرد، چون مصلحت کشور است.

خلاف نظام هیچ‌وقت حرکت نمی‌کرد

به هر حال یک وزنه انقلابی و آدمی فعال برای نظام و انقلاب با سلیقه‌های خاص خود اما خدوم به نظام از بین رفت. خلاف نظام هیچ‌وقت حرکت نمی‌کرد.

طبیعی است که آدم ناراحت می‌شود وقتی یک شخصیت مفید و موثری از دست برود، آدم ناراحت می‌شود اما درجه مفید و موثر بودن افراد مختلف است. ایشان در درجه‌ای مفید و موثر بودند. بیشتر از این نمی‌توانم صحبت کنم. به خصوص در مساله همراهی یا عدم همراهی با رهبری بحث جدایی است که باید در جای خود بررسی شود. آقای احمدی‌نژاد زمانی قهر

کرده بود و خانه اش نشسته بود. من به خانه اش رفتم و گفتم آقای احمدی نژاد می دانید معنای این کارت چیست؟ این است که رودر روی رهبری ایستاده ای. یعنی چه خانه نشسته ای؟ این اواخر که ناراحت شده بودم کمی هم تند شده بودم. او گفت شما خاطرت جمع باشد و من این را اصلاح می کنم. گفتم کارت عملاً به این معنا است که داری با رهبری مخالفت می کنی. در افکار عمومی این برداشت می شود. این قبیل چیزها وجود داشته که با آقای احمدی نژاد برخورد می کردیم. یک زمانی با آقای حسن خمینی در یک ملاقات صددرصد خصوصی اینجا دعوتش کردم. متأسفانه خود ایشان یا دوستانش از خصوصی بودن آن را در آوردند. چیزهایی به او گفتم و بخشی از وصیت پدرشان را برایش نقل کردم که سخت منقلب شد. البته بعد گفته بود که گریه کرده است اما این طور نبود و گریه نکرد. اما منقلب و ناراحت شد. گفت چرا این حرفها را زودتر برای من نگفتید؟ گفتم من که نمی توانستم در جلساتی که شما دارید بیایم؛ با آن وضعیتی که جلساتتان دارد. من اخلاقاً این طورم که آنچه درک کنم با کسانی که بتوانم ارتباط برقرار کنم، بی پرده می گویم. به آقای هاشمی خیلی علاقه داشتم چون آدم خیلی فعالی بود. به همین دلیل صریح تر با او صحبت می کردم. از گفتن برخی نمونه ها معذور هستم.

نظام فردی را از دست داد که می توانست خدمت بیشتر و بهتری به نظام کند ولی خودم به نظام بود. خداوند آنچه مصلحت دانست همان خیر بوده است.